

هو العليم

علت تمایز واقعه عاشورا نسبت به سائر وقایع

سیر شاخص بودن واقعه عاشورا

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

و

حضرت آیه الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرهما

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛
إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً؛^١

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یک معرفت پنهان در باطن مؤمنین نسبت به سیدالشهداء علیه السلام است

علت تمایز واقعه عاشورا از سایر وقایع

علت اینکه عاشورا، عاشورا شد و از سایر حوادث ممتاز شد این است که وقایع در این روز به نحوی اتفاق افتاد که تمام صفات و اسماء الهیه در این روز از وجود آن حضرت به منصه ظهور درآمد؛ مسئله فقط مسئله شهادت نبود، کیفیت قضایا و حوادث و بیان مطالب و نحوه عمل آن حضرت و رعایت ظرائف و لطائف عالم تربیت و تزکیه و تذکیه، تماماً از وجود آن حضرت متجلی شده بود. و به عبارت دیگر: اگر این قضیه بدون حضور آن حضرت انجام می گرفت و سررشته تدبیر و اداره آن را فرد دیگری همچون حضرت ابی الفضل العباس و یا حضرت علی اکبر علیهما السلام به دست می گرفت، دیگر عاشورا نبود، بلکه هویت دیگری می یافت و خصوصیات متفاوتی با این مسئله پیدا می کرد، گرچه نفس حوادث و ابتلائات فرقی نمی کرد؛ یعنی اگر همان زدن و کشتن و تشنگی و کوبیدن و قطعه قطعه کردن و انواع بلایا وارد کردن را ما در آن مشاهده نماییم، باز مسئله فرق داشت. در اینجا است که ما متوجه می شویم سر مسئله در این است که زمام حوادث در روز عاشورا باید فقط به دست امام معصوم علیه السلام باشد تا عاشورا، عاشورا شود و بر صفحه تاریخ تا ابد چون خورشید بتابد و دیگران را به دنبال خود بکشاند و از اقیانوس بی کران فیض خود همه را سر مست و سیراب

^١ الخرائج والجرائح، ج ٢، ص ٨٤٢.

نماید.

و به همین جهت است که هیچ واقعه‌ای نظیر عاشورا نخواهد شد و این اسم را بر غیر آن واقعه گذاردن خطای محض است؛ چنانچه به فردی غیر از امام حسین علیه السلام، حسین گفتن باطل و خرافه است. امام معصوم را نباید به غیر او تسری داد، و گفتن علیّ زمان و یا حسین زمان صد درصد غلط و موجب عقبات و تبعات است.^۱

تفاوت واقعه عاشورا با سایر جنگ‌های صدر اسلام

در جریان عاشورا مسئله خیلی فرق داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم جنگ‌هایی داشتند - مسلماً رسول خدا از سیدالشهدا که بالاتر است - و امیرالمؤمنین علیه السلام هم جنگ صفین و هم جنگ جمل و نهروان داشتند؛ ولی مسئله عاشورا باز با تمام اینها تفاوت دارد! در مسئله عاشورا تمام افراد می‌دانستند که شهید می‌شوند؛ این است مسئله! تمام افراد می‌دانستند که زنده نمی‌مانند، با این حال، عبارت آنها این بود که: «اگر هزار بار ما را قطعه قطعه کنند و دوباره زنده کنند، ما دست برنمی‌داریم!»^۲ خب این یک لقلقه لسان و عبارتی نیست که همین‌طور بر زبان یک شخص بیاید؛ یعنی این چه واقعیتی است که یک فرد آن را ادراک می‌کند و می‌فهمد و تا آخر می‌ایستد، و مسئله به هر جا که می‌خواهد برسد، برسد!

انسان خیلی راحت می‌تواند مطالب احساسی را بیان کند، ولی بین آن مطالب تا واقعیت خیلی تفاوت است، خیلی تفاوت است!^۳

آقا جان شما خیال می‌کنید این افرادی که در زمان پیغمبر بودند و در جنگ‌هایی که با پیغمبر و در خود زمان پیغمبر بوده‌اند، همه آنها به بهشت رفتند؟! یا همه این افرادی که در زمان جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و کشته شدند به بهشت رفتند؟! نه، این‌طور نیست! هر کسی که در در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده، باید ببینیم در هنگام کشته شدن چه نیتی داشته؟! شاید نیتش این بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام بر معاویه غلبه کند و این شخص حاکم کوفه شود، تمام شد دیگر! اتفاقاً تیر از آن طرف می‌آید و به این فرد می‌خورد و او را می‌اندازد و ما می‌گوییم از شهدا صفین. نه، از شهدای صفین نیست! ببینید چقدر قضیه عوض شد این دیگر از شهدای صفین

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۱.

^۲ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۱.

^۳ نفحات انس، ص ۴۶.

نیست؟!

ولی در قضیه عاشورا یک‌دست بود. ما واقعه‌ای در عالم وجود مثل روز عاشورا نداریم و نخواهیم داشت، که این قدر یک‌دست باشد! امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمد مطلب را به حد اعلائی خودش برد، اعلائی که مافوق آن وجود ندارد! حییش صد در صد، مسلم بن اوثجه صد در صد، حر بن یزید ریاحی صد در صد، همه اینها صد در صد بودند، همه خالص، همه پاک! همین حر بن یزید که آمد و توبه کرد، اگر خدا دوباره او را زنده می‌کرد، دوباره می‌آمد خودش را می‌کشت و اگر خدا برای بار سوم زنده می‌کرد، دوباره خودش را می‌کشت!

آن شبی که امام حسین علیه السلام در خیمه فرمود: **«أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَدْنْتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ زَمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»** آقا! از این تاریکی شب استفاده کنید و حرکت کنید. سراغ زن و بچه‌های خود بروید و به آنها برسید. فردا ما کشته می‌شویم. شما هم بروید و زندگیتان را داشته باشید، البته هرکسی که اهل دنیا است، بفرماید! ما هم چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم که موقع رفتن از ما خجالت نکشید. **«هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»** تا شب به صبح نشده بگذارید و بروید!

هر کسی بلند شد و حرفی زد؛ زهیر بن قین چه گفت؟! زهیر عرض کرد: «یا ابن رسول الله ما یک عمری زندگی کردیم حالا باید سر بزنگاه و رسیدن به نتیجه و مقصود، شما با ما این طور صحبت کنید؟!»^۲ من اگر جای زهیر بودم به امام حسین علیه السلام می‌گفتم: «امام حسین خودتان را جای ما بگذارید چه می‌گویید؟! نه، ما این قضاوت را به خود شما واگذار می‌کنیم؟!»، آدم یک عمری در این دنیا زندگی کند و همان سر بزنگاه، همان سر جایی که خلاصه می‌خواهند نصیب را بدهند، همان‌جا امام به انسان بگوید: «برو پی کارت!» هم چنین چیزی می‌شود؟!

مگر امکان دارد که انسان آن وقتی که دیگر به گنج رسیده و کلنگ آخر را که زده و دیگر گنج پیدا شد، این همه زحمت کشیده، این همه رفتن و گشتن و فلان و برویم گنج پیدا کنیم و چه کنیم و

۱۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ إعلام الوری ج ۱، ص ۴۵۵؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ج ۴، ص ۹۸؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۴۱: «آگاه باشید که من اجازه دادم به شما در رفتن، همه شما بروید و من گره بیعت را از شما باز کردم و دیگر تعهدی بر شما ندارم. اینک شب است، سیاهی آن شما را از انظار پوشانیده است، از این پوشش استفاده کنید و مانند شتر راهواری شب را برای سلامت خود استخدام کنید.»

۲۲ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲.

حالا که به گنج رسیده یک دفعه راه خود را بکشد و برگردد؟! این باید خیلی آدم احمقی باشد، خیلی باید فرد نادانی باشد که به این جا رسیده است و برگردد؟!

لذا اینها یک هم چنین مسئله ای را ادراک کردند معرفت پیدا کردند مگر می توانند دست بردارند؛ لذا به امام حسین عرض می کند: «اگر هفتاد بار، مرا هفتاد بار یا صد بار مرا، یا هزار بار مرا - در نظرم نیست - بکشند، بسوزانند و خاکسترم را به باد بدهند، دوباره زنده کنند، دوباره دست بر نمی دارم»^۱، چرا؟! چون مطلب را وجدان کردم و احساس کردم و با تمام وجودم به این مسئله رسیده ام.

در همان قضیه افرادی هم بودند که به امام حسین گفتند: «ما با شما هستیم تا وقتی که احساس کنیم که شما غالب هستید، وقتی احساس کنیم که دیگر فایده ای ندارد آن موقع می رویم!» حضرت فرمودند: «میل خودتان است؛ می خواهید بروید یا باشید» لذا اینها اصلاً تا روز عاشورا هم حتی جنگیدند و رفتند و جنگ هم کردند! ولی به شهادت نرسیدند! وقتی دیدند که دیگر فایده ای ندارد، نزد امام حسین آمدند و گفتند: «الوعده وفا ما دیشب با هم قرار گذاشتیم، بیعت کردیم تا وقتی فایده داشته باشد، الان فایده ندارد شما هم از حرفتان دست بر نمی دارید» حضرت فرمودند: «نه، ما حرفی که زدیم یکی است، دیشب و الان و سال گذشته ما یکی است، تفاوتی نمی کند؛ من که دیشب گفتم من کشته خواهم شد و شهید خواهم شد، شما برو!» او هم خدا حافظی کرد و رفت، طرف رفت!^۲

آیا این شخص در روز عاشورا می شد کشته بشود یا نه؟! بله می شد که کشته شود! بالآخره رفت جنگ کرد، در جنگ هم که نان و حلوا نیست، تیر است و شمشیر است و این شخص را امام حسین در واقعه عاشورا زنده نگه می دارد! شمشیر می خواهد بخورد ردش می کند که از آن طرف برود. تیر می خواهد بیاید - تیر هم می آمد - اما همین که تیر می خواهد برسد، از این طرف می رفت! این کارها

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ وَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

^۲ ابو مخنف از عبدالله بن عاصم الفایسی از ضحاک بن عبدالله مشرقی روایت کرده است:

«وقتی دیدم یاران امام حسین علیه السلام کشته شدند و نوبت خانواده اش فرا رسید و تنها سوید بن عمرو خاتمی و بشیر بن عمرو حضرمی با آنها باقی ماند، به خدمت اباعبدالله آمدم و گفتم: یا بن رسول الله! یادت هست چه توافقی داشتیم؟ حضرت فرمود: «بله، یادم است، از تو بیعت برمی دارم. چگونه از دست این ارتش فرار خواهی کرد؟» ضحاک گفت: من اسب خود را در چادر پنهان کرده ام، به همین دلیل پیاده با آنها جنگیده ام. پس ضحاک بر اسب خود سوار شد و از میدان جنگ گریخت.

را چه کسی می‌کند؟! امام حسین، چون حضرت با او بیعت کرده که تا این حد، چقدر این آدم باید خاسر و بیچاره باشد؟! او خبر ندارد! بنده خدا، تو که الان شمشیر می‌زنی، آن کسی که در خیمه است تو را نگه داشته، همان او نمی‌گذارد که تو به شهادت برسی! آن وقت بیعت و پیمان می‌بندی چه کار می‌کنی؟! امام حسین علیه‌السلام تیر را از این طرف این شخص رد می‌کند که به او نرسد. از آن طرف طفل شش ماهه خود را که روی دست می‌آورد، او که از دور برای آمدن نشانه می‌گیرد، حضرت، این تیر را می‌آورد مستقیم صاف به گلولی فرزندش می‌خورد، هر دو را او انجام می‌دهد! البته آن طفل خودش خواست که به شهادت برسد.^۱

در قضیه عاشورا تمام افراد یک‌دست بودند! این جاست که امام علیه‌السلام می‌فرماید (و ای کاش ما می‌فهمیدیم که چه می‌فرمایند): «هَذَا مُنَاخٌ^۲ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ...» در این جا جایگاه افتادن و به زمین افتادن و در روی زمین قرار گرفتن بدنهای نفوسی است که اینها واله و شیدای امامشان هستند. «واله و شیدا؛ یعنی به کسی می‌گویند که دیگر وجودی را در خود نمی‌بیند که بخواهد برای آن وجود حسابی باز بکند. (اصلاً مرتبه عشق یعنی همین است) اینها این‌طور بودند! «لَا يَسْبِقُهُمْ مَن كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَن بَعْدَهُمْ».^۳ مثل اینها نه کسی تا به حال آمده و نه خواهد آمد! ما نه از پیغمبر در قضیه بدر یک‌هم‌چنین چیزی شنیدیم که بدریون کسانی هستند: «لَا يَسْبِقُهُمْ مَن كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَن بَعْدَهُمْ» نه در اُحد، نه در در خندق، نه هیچ‌کدام ما، هیچ چیز ندیدیم!

در جنگهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نه در جنگ خیبر و نه در جنگ جمل ما ندیدیم، که حضرت این‌طور بگویند. مثلاً در جنگ جمل، حضرت بگویند: «کسانی که در این جنگ جمل از ما کشته شدند کسانی هستند که «لَا يَسْبِقُهُمْ مَن كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَن بَعْدَهُمْ» ندیدیم! در جنگ صفین و نهروان ندیدیم، هیچ اینها را ندیدیم! فقط در قضیه عاشورا یک‌هم‌چنین مطلبی آمده است. و این برای چیست؟!

این برای آن مقدار کامل خلوص و مقدار کامل بروز و ظهور حقایق عبودیت و تسلیم است که در روز عاشورا از اصحاب امام حسین علیه‌السلام ظهور پیدا کرده است به واسطه آن نور ولایتی که به آنها می‌خورد! و الاً اگر نمی‌خورد، نه! این‌طور نمی‌شد. و لذا در جنگ صفین این‌طور نیست که همه

^۱ انساب الاشراف للبلادری، ج ۳ ص ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۹.

^۲ مُنَاخ؛ یعنی جایی که کسی به زمین می‌افتد، چه از اسب می‌افتد یا این که به زمین ساقط می‌شود.

^۳ خرائج و جرائح، ج ۱، ص ۱۸۴؛ کامل الزیارات، ص ۲۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

آنها شهید باشند، نه! دلیلی ندارد.

جنگ صفین که بالاتر از جنگ زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ یک نفر رفت و از آن خر سفیدی که شخصی سوارش بود خوشش آمد، رفت جنگ بکند که او را بزند و بکشد و خر را بردارد و اتفاقاً طرف از بالا زد او را سَقَط کرد و انداخت. و بعد گفتند: «خدا رحمتش کند» حضرت فرمودند: «آقا این شهید راه خر شد. این شهید راه خدا نبود این رفت خر را بردارد، خر او را برداشت.»^۱ در جریان عاشورا هم چنین مسائلی را اصلاً ما نمی‌بینیم؛ یعنی ذهنیت اصحاب نسبت به سیدالشهدا علیه السلام ذهنیتی بود که اگر هزار بار هم این قضیه اتفاق می‌افتاد، آن ذهنیت عوض نمی‌شد. اگر شکست می‌خوردند، خدمت امام حسین علیه السلام نمی‌آمدند و بگویند: «مگر تو امام نبودی، مگر تو قول و وعده ندادی؛ پس چرا این طور شد؟!» اگر تیری به آنها می‌خورد این حرف را نمی‌زدند، و اگر قضیه‌ای خلاف توقع آنها اتفاق می‌افتاد این حرف را نمی‌زدند.^۲

فناء اصحاب سیدالشهدا در در ولایت آن حضرت

یک زیارت هست که امام علیه‌السلام به اصحاب سیدالشهدا می‌فرماید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا **أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءَهُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْدَاءَهُ... بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي...»**^۳ البته خب این مسئله **بأبي أنتم و أمي**، یک اصطلاح است که در مقام اظهار فوق‌العاده زائد محبت و نزدیکی و بزرگ‌داشت و تعظیم یک فرد، گفته می‌شود.

ببینید چقدر این مسئله بالاست، و چقدر دارای اهمیت است و اصلاً مسئله کجاست؟! چون این زیارت، زیارتی است که از ناحیه امام علیه‌السلام است و حضرت زیارت می‌کند. یک روز در کربلا قبل از ایام محرم در خدمت مرحوم حداد صبح صبحانه خورده بودیم و مرحوم پدر بزرگ ما حاج آقا معین - خدا رحمت کند - هم آنجا بود.

آن روز ایشان (مرحوم حاج آقا معین) یک سؤال می‌کند و به آقای حداد عرض کرد: «آقا، من دیشب رفته بودم و اصحاب سیدالشهدا را زیارت می‌کردم بعد در این زیارت فقره‌ای هست که حضرت به آنها می‌فرماید: «**بأبي أنتم و أمي**» پدر و مادر من فدای شما باد. این قضیه چطور می‌شود

^۱ إحياء علوم الدين الغزالي، ج ۱۴، ص ۱۵۶.

^۲ نفحات انس، ص ۴۷.

^۳ مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۷۲۲؛ «...السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءَهُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْدَاءَهُ... بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي...»

که امام بلند شود و جلوی اصحاب سیدالشهدا بیاید - حالا مراتب اصحاب هر چه می خواهد باشد - امام بیاید و در قبال آنها بایستد و وقتی زیارت می خواند، بگوید: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي»؟! قضیه چیست؟! آقا این فقره چیست؟ اینکه نباید برای امام باشد؟ این باید برای ما باشد، وقتی که ما آنجا می رویم این مسئله را مطرح می کنیم و به آنها این طور خطاب می کنیم؟!!

مرحوم آقای حدّاد این جواب را دادند و گفتند: این از امام است و امام هم خودش همین مطلب را به آنها می فرماید، به این دلیل که در جریان کربلا یک واقعه و یک حقیقت بیشتر حاکم نیست و آن واقعه و حقیقت سیدالشهدا است. همه اینها فانی هستند! دیگر حبیب بن مظاهری و مسلم بن عوسجه ای نیست! یک نفر است و او هم همان امام حسین است! همان سیدالشهداء است! این که الآن جدا هستند، این به خاطر این است که آن ابدان مطهّره بالأخره باید با خود بدن حضرت فرق داشته باشند. خب بالأخره اینها حساب و کتاب دارد. ولی در عالم واقع و در عالم معنا، همه در زیر یک خیمه هستند، آن خیمه، خیمه سیدالشهدا است؛ پس در واقع وقتی که شما به آن اصحاب خطاب می کنید، و آنها را مورد خطاب و مورد این کلمات مکرمت آسا قرار می دهید، در واقع به سیدالشهدا خطاب می کنید. آنها [از هم] جدا نیستند؛ یک واقعیت است، یک حقیقت است!

ولی در عین حال گویا مطلب آن طور که باید و شاید برای حاضرین و آنهایی که در آنجا بودند جا نیفتاده بود.

شما ببینید یک عارف به جریان کربلا چطور نگاه می کند؟! می گوید: حبیبی دیگر در اینجا نیست، مسلمی در اینجا نیست، عابسی در اینجا نیست، همه یکی است، همه در تحت یک ولایت غرق هستند و همه در تحت یک ولایت فانی هستند. استقلال وجودی دیگر در میان آنها نیست، آنها همه جنبه ربطی پیدا کرده اند، نه جنبه استقلالی. جنبه حرفی پیدا کرده اند، نه جنبه اسمی. و جنبه حرفی که از خودش هویت ندارد، هویتش به طرفین این ربط بستگی دارد. این حرف های بنده نیست! اهل فضل نسبت به این مسائل که بنده می خواهم عرض کنم. توجه بیشتری دارند.

از این واقعه باید به این کیفیت استفاده بشود. باید از این حادثه استفاده بشود ما از مجالس سیدالشهدا به هر مقدار که می توانیم باید مطلب ادراک بکنیم، به همان اندازه کسب نورانیت کرده ایم، به همان اندازه! اگر نه، فرض کنید که مجلسی و فقط یک ذکر مصیبتی بود، فقط همین! خب آن به مقدار خودش است.

از این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیت باید استفاده بشود، و به مکتب امام حسین و

به مکتب سیدالشهدا باید نزدیک شد. اگر این طور باشد، آن وقت مشمول ادعیه و خطاب‌ها و این روایات و احادیثی که از ائمه راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.^۱

اصحاب سیدالشهدا در روز عاشورا فانی در ولایت بودند و کسی که فانی در ولایت است دیگر خود را نمی‌بیند؛ دیگر نمی‌بیند با چه کسی می‌خواهد بجنگد یا برخورد کند، زیرا دیگر خودی نیست. یعنی در قضیه عاشورا فقط یک نفر وجود داشت و آن سیدالشهدا علیه السلام بود؛ حضرت ابا الفضل فانی در سیدالشهدا بود، حضرت علی اکبر فانی در سیدالشهدا بود، اصحاب سیدالشهدا همه فانی بودند و هیچ اختیاری از خود نداشتند. اگر حضرت می‌فرمود: برو، می‌رفت؛ صبر کن، صبر می‌کرد.^۲

مدیریت روز عاشورا و جریاناتی که در آن روز اتفاق افتاده، همه اینها به دست امام معصوم بوده است؛ امامی که به عکس ائمه قبل که مکلف بودند تمام افراد را به سوی جهاد دعوت کنند - امیرالمؤمنین علیه السلام مکلف بود افراد را به سوی جهاد با بصره و معاویه دعوت کند، پیغمبر هم همین طور؛ هر کسی بیاید، منافقین هم بیایند. در جنگ صفین یکی از فرماندهان لشکر امیرالمؤمنین همین شمر بن ذی الجوشن بود، و اتفاقاً ضربتی هم به او خورده بود.^۳ چه منافقینی در میان اینها بودند! مانند اشعث بن قیس‌ها که در همین جنگ صفین منجر به شکست امیرالمؤمنین علیه السلام شدند^۴ - سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا همه را از خودش می‌راند و می‌فرمودند: برای چه اینجا هستید؟ اینجا فقط شهادت است، و پیروزی در کار نیست!

تبیین کلام سیدالشهدا: «من کان فینا باذلاً مُهَجَّتَهُ»

امیرالمؤمنین مردم را دعوت می‌کردند که برویم معاویه را سرنگون کنیم، ولی سیدالشهدا می‌فرمودند: سرنگونی در کار نیست - سرنگونی ظاهری در کار نیست - بلکه مسئله، مسئله شهادت است و من هم این راه را می‌روم؛ «**من کان فینا باذلاً مُهَجَّتَهُ، وَ مَوْطِنًا عَلٰی لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا**»^۵

^۱ شرح حدیث عنوان بصری جلسه ۲۰۳؛ قم/ شب ۲۸ ذی الحجه ۱۴۳۲.

^۲ نفحات انس، ص: ۴۷.

^۳ وقعة صفین، ص ۲۶۸.

^۴ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۸۰.

^۵ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ لمعات الحسین، ص ۳۸.

راه حضرت این بود؛ و در منازلی که می‌ایستادند، تمام صحبت از شهادت بود؛ در اخباراتی که می‌دادند، همه حرف از شهادت بود؛ حتی در شب عاشورا بیعت خود را از برادر و از پسر خودشان هم برداشتند. یعنی این قدر قضیهٔ عاشورا آزاد و حر و بدون هیچ‌گیری بود که حتی حضرت چراغ را هم خاموش کردند و فرمودند: «این مردم با من کار دارند، با شما که کاری ندارند؛ من اینجا مطرح هستم.» حتی به برادر و پسرشان هم گفتند.^۱ ولی آنها زبان حالشان این بود که: «عیب ندارد ما می‌رویم، ولی شما جایی را معرفی نکن، ما هم می‌رویم، ما حرفی نداریم. کجا برویم غیر از اینجا؟ شما بگو کجا برویم، ما می‌رویم!» البته بعضی‌ها هم به نحوی مطرح کردند. یعنی شناخت آنها نسبت به مسئله این‌گونه بود! و این مسئله‌ای است که به همین آسانی در هر جایی نیست.

باطل بودن مقایسه سایر وقایع تاریخی با قضیهٔ عاشورا

لذا اینکه ما سایر معرکه‌ها را با عاشورا مقایسه کنیم، این صد درصد غلط است و اهانت به امام علیه السلام و اهانت به مکتب است. سیدالشهدا از اول خلقت آدم تا روز قیامت یک نفر بود؛ ما دو حسین نداریم، ما حسین زمان نداریم.^۲ حسین زمان ما امام زمان علیه السلام است. اگر همین روحیه، همین ادراک، همین مشاعر و همین مظهریت تجلیات اسماء و صفات کلیه حضرت حق در قالب انسان به همین کیفیت و بدون سر مویی تفاوت، بخواهد انجام بشود فرزندش امام زمان است و بس! بقیه همه پیرو و شیعه و دنباله‌رو هستیم به مقدار فهممان. ولی امام حسین یکی بود، امیرالمؤمنین یکی بود؛ دو علی نداریم، علی واحد بود و دویی نخواهد آمد مگر آن امامی که بعد از او هست که او می‌شود علی زمان؛ یعنی الآن علی زمان ما حضرت بقیةالله ارواحنا فداه هست و بس! حسین زمان ما الآن امام زمان است و بس! و این مسائل را خطبا و مبلغین و وعاظ باید رعایت کنند.^۳ انسان هر چیزی و هر مطلبی را نمی‌تواند بگوید؛ زیرا گاهی رعایت شخصیت افراد جنبه حیاتی دارد و ما باید خیلی رعایت این مطالب را بکنیم، خیلی دقت دارد! هر شخص به هر میزان از معرفت که رسیده باشد، باز مقام امام علیه السلام مقام دیگری است.^۴

^۱ الارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ لمعات الحسین، ص ۵۹؛ اللّهوف، ۹۰.

^۲ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۴۳۵؛ ج ۲۴، ص ۷۹.

^۳ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۱ و ۱۹۲؛ ج ۳، ص ۱۴۳ - ۱۴۶؛ مهر فروزان، ص ۴۰.

^۴ نفحات انس، ص ۴۷.

نادرستی مقایسه سایر شهدا با حضرت علی اکبر علیه السلام

روزی خدمت مرحوم آقا در مشهد به نماز جمعه رفته بودیم و در صحن موزه نشسته بودیم. یک نفر که در همان موقع هم یک مسئولیتی داشت - خدا رحمتش کند - و منافقین بالأخره او را به شهادت رساندند، صحبت می کرد. این عبارت یادم است که می گفت: «ای حسین! اگر تو یک علی اکبر دادی ما هزاران علی اکبر در این جنگ دادیم! و اگر تو یک حبیب بن مظاهر دادی ما هزاران حبیب دادیم!» یک مرتبه مرحوم آقا فرمودند - البته بلند نگفتند و من از کنار شنیدم -: «خدا دهانت را از خاک پر کند!» ما هزاران علی اکبر دادیم؟! اگر تو یکی دادی ما هزار تا دادیم؟! این است؟! این جوان هایی که برای جبهه رفتند، همه مشمول رحمت الهی می شوند و همه با اصحاب سیدالشهدا قرین هستند، و خدا همه را رحمت کند. اینها جان و سرمایه شان را گذاشتند! واقعاً ما چه افراد صاف و پاک و بی غلّ و غشی را از دست دادیم و دشمن اینها را از ما گرفت؛ ولی حضرت علی اکبر چیز دیگری است! ما باید متوجه این مسئله باشیم. بله، یک وقت همین طوری حرف می زنیم و شعر می خوانیم، در اینجا دیگر به همان مقدار اعتبار شعر و خطابه باید به آن کلمات توجه کرد؛ اما یک وقت می خواهیم یک قضیه و واقعیّتی را بیان کنیم، آنجا دیگر نمی شود در حریم ولایت شوخی کرد.^۱

^۱ نفحات انس، ص ۵۲.